

سیامی احمد شاه تاجار بعد از گذشت نیم قرن

- ۲۵ -

هنگامی که بیانات مترجم به پایان رسید سکوتی محض بر مستمعان چیره شد و کسی نخواست یا جرئت نکرد حرفی بزند. اما غفلتاً افسری بلند قد و سیاه چرده که جای زخمی محسوس در ناحیه فوقانی دماغ (زیر ابرو) داشت از صف افسران جدا شد و قدم به پیش نهاد. مشارالیه به روایت شخصی که خود ناظر این صحنه بوده است، چو بدستی از «ازگیل» که غالب نفرات قزاق هنگام عقب نشینی از جنگل‌های گیلان با خود حمل می کردند در دست گرفته بود و هنگامی که شروع به صحبت کرد به همین چو بدستی تکیه داشت. وی اول رویه کاظم خان کرد و از او پرسید: شما که هستید و این افسری که با خود همراه آورده اید کیست؟ کاظم خان خود را معرفی کرد و گفت که از افسران ژاندارمری دولت شاهنشاهی است و افسری که همراه وی برای بازدید اردو آمده ژنرال آیرن ساید فرمانده کل قوای انگلیس در ایران است.

- بسیار خوب، پس خواهش میکنم حرفهای ما را هم برای ایشان ترجمه کنید: افسران لشکر قزاق عموماً مطیع احکام اعلی حضرت شاهنشاه ایران هستند و اصولاً دیویزیون قزاق گارد مخصوص پادشاه ایران است و همه افسران و فرماندهان آن از او امر حکومت مرکزی که بنام شاهنشاه ایران صادر می شود تبعیت می کنند. بنابراین از قول ما به حضرت ژنرال عرض کنید که اگر ایشان درخواست یا فرمایشی دارند باید آن را قبلاً در تهران با هیئت دولت مطرح کنند و اگر تصویب شد دستور اجرای آن را خود دولت باید به ما ابلاغ کند و نه یک فرمانده خارجی.

اما در مورد تحویل اسلحه: ما اگر در قبال توقیف افسران روسی و گرفته شدن اسلحه آنان سکوت اختیار کردیم برای این بود که اطلاع داشتیم که این افسران به امر پادشاه و فرمانده مقبوع ما از خدمت منصرف شده اند و به علاوه همه آنها را خائن می دانستیم و آرزوی قلبی مان همین بود که روزی از قید تحکم و قدرت آنها خلاص شویم. و به این دلیل موقعی که شما افسران روسی را خلع سلاح کردید حتی سرانگشتی برای کمک کردن به آنها بلند نکردیم. اما در مورد افسران ایرانی وضع چنین نیست و ما اسلحه خود را به کسی تحویل نخواهیم داد.

سپس در حالی که متغیر شده بود عصای از گیل خود را به زمین کوبید و گفت: کسی که

بخواهد اسلحه‌مان را از دستان بگیرد باید قبلاً از روی نیشمان بگذرد.

هیچ عکس‌العملی به اندازه ابراز تهور و نشان دادن روح میهن پرستی و عزت نفس در لحظه خطر، انگلیسی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. از خصال قابل تقدیس آنگلو ساکنین ها یکی همین است که برای حریفان دلیر و میهن پرست (ولو اینکه آنها را کشته، اسیر کرده، یا از مسند قدرت به زیر انداخته باشند) باطناً احترام و ارزشی خاص قایلند. ناپلئون قریب بیست سال با انگلیسی‌ها جنگید و امپراطوری بریتانیا را تقریباً به آستان شکست و نابودی کشاند. سرانجام انگلیسی‌ها پیروز شدند و ناپلئون را به جزیره سنت هلن تبعید کردند. ولی عظمت و شخصیت و روح میهن پرستی این قهرمان بزرگ تاریخ هنوز هم که هنوز است مورد ستایش ملت انگلیس است و شأن و منزلتی که افراد این ملت (مخصوصاً نظامیان انگلیسی) برای او قایلند هرگز از بین رفتنی نیست. رهبر فقید هند، جواهر لعل نهرو، قریب شانزده سال (به طور متناوب) در زندان انگلیسی‌ها بسر برده بود و با اینهمه کمتر سیاستمدار هندی بود که اینهمه مورد تجلیل و احترام قلبی ملت انگلیس باشد. انگلیسی‌ها عین این احترام را نسبت به اسقف ماکاریوس نیز داشتند گرچه يك عمر با او و دارودسته‌اش در قبرس مبارزه کرده بودند.

امروز که نزدیک به شصت سال از برخورد تاریخی این دو افسر حرفه‌ای در اردوگاه آق بابا می‌گذرد به خوبی می‌توان مجسم کرد که این حرفه‌ای متین و مؤثر که از دهن يك سرباز میهن پرست ایرانی بیرون می‌آمده چه تأثیری در آیرن ساید بخشیده و چگونه او را تکان داده است. سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بردل.

جوابهای افسر ایرانی را سلطان کاظم خان مینا برای فرمانده انگلیسی ترجمه کرد و آیرن ساید که بعداً معلوم شد تاحدودی نیز به زبان فارسی آشنا بوده است آنرا مطلب خود را بر گرداند و با چهره‌ای متیسیم که معلوم بود خیال دلجوئی از افسران ایرانی را دارد، از همه آنها معذرت خواست و گفت که کاظم خان نتوانسته است منظور او را درست برای شنوندگان تشریح کند:

- ببخشید. گفته‌هایم بد ترجمه شد * نظرم توهین به شما نبود و ابداً چنین خیالی نداشتم که نفرات این اردو را خلع سلاح کنم. منظورم فقط این بود که هر کدام از شماها که به قزوین می‌آئید یا اسلحه با خود نیاورید یا اینکه اگر آوردید آن را تاموقمی که در شهر هستید موقتاً به دژبان انگلیسی مقیم قزوین تسلیم کنید.

رفقا، ما باید همکاری کنیم زیرا دشمنان مشترك، کمونیستهای گیلان، هنوز سر کوب نشده‌اند و هر گونه سوء تفاهمی میان ما به ضرر هر دو مان تمام خواهد شد.

پس از گفتن این کلمات به صف افسران ایرانی که برای شنیدن بیاناتش جمع شده بودند نزدیک شد، با یکایک آنها دست داد، و خواهش کرد که هر کدام اسم خود را بگویند. و به این ترتیب هویت افسری را که با آن لحن شجاع و میهن پرستانه با او صحبت کرده بود

* در صورتی که خیلی خوب هم ترجمه شده بود منتها چون می‌خواست گفته سابق خود را عوض کند تقصیر را به گردن کاظم خان انداخت.

کشف کرد و فهمید که نامش سر تیب رضاخان است. در دفتر خاطرات ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع روز دوم نوامبر ۱۹۲۰) جمله زیر ثبت شده است:

«... رضاخان فرمانده اتریا در تبریز مسلماً یکی از بهترین افسران ایرانی است. اسمایس میگوید که بین صاحبمنصبان مقیم قزوین این مرد از همه لایقتر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است گرچه به ظاهر تحت او امریک فرمانده سیاسی (سردار همایون) که از تهران منصوب شده است انجام وظیفه می کند.» (۱)

تقریباً یک ماه ونیم بعد از این قضیه (در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱) آیرن ساید یک بازدید ثانوی از اردوگاه قزاقان ایرانی به عمل آورد و در دفتر خاطرات خود (ذیل وقایع همین روز) چنین نوشت:

«... امروز باز هم برای سرکشی به اردوی قزاقان ایرانی رفتم و وضعشان را از نزدیک دیدم. اوضاع نسبت به دفعه پیش خیلی فرق کرده و روحیه سر بازان در نتیجه دقت و توجه اسمایس خیلی بهتر شده است. حقوقشان اکنون مرتبه می رسد و سرو وضع و لباسشان هم تمیز تر است ... لباسهای جدید به تن داشتند و از حیث منزل و خوابگاه نیز راحت بودند. فرمانده لشکر قزاق (سردار همایون) مردی است ضعیف الجثه و بی مصرف، ولی نیروی محرک، روح فعال، و اکسیر حیات این لشکر سر تیب رضاخان است که سابقاً نیز با او برخورد کرده و از همان تاریخ خیلی مریدش شده ام ... اسمایس می گوید که این افسر ایرانی فرماندهی بسیار خوب و براننده است و با بودن او در قزوین دیگر وجود سردار همایون زاید است ... به اسمایس گفتم همایون را مرخص کند که سرمایه اش در تهران برود ... عقیده شخصی من این است که نباید این سر بازان و افسران آنها را عاقل و باطل در اینجا نگاهداشت بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آنکه من از صحنه خارج شوم، باز گذاشت ... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد و به قوای انگلیس مجال خواهد داد که بی هیچ زحمت و خطر خاک این کشور را ترک کنند ...» (۲)

به این ترتیب سردار همایون را از قزوین دور کردند و زمام امور لشکر قزاق ایران را بدست رضاخان سپردند.

ملاقات سوم رضاخان و آیرن ساید در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ صورت گرفت ولی درباره این ملاقات مطلب خاصی در دفتر خاطرات روزانه ژنرال ثبت نشده جز اینکه: «... رضاخان خیلی عجله دارد که هر چه زودتر به کاری مشغول شود و از اینکه وجودش در قزوین عاقل و باطل مانده بسیار ناراحت است ...»

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در دوازدهم فوریه ۱۹۲۱ (ده روز پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) در گراند هتل قزوین صورت گرفت و آیرن ساید جریان مذاکرات خود

۱ - خاطرات و یادداشتهای خصوصی ژنرال آیرن ساید (متن انگلیسی - ذیل وقایع شب دوم نوامبر ۱۹۲۰).

۲ - یادداشتهای روزانه ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱).

را باسرتیب رضاخان بدینسان ضبط کرده است :

«... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضاخان داشتم اداره امور قزاقان ایرانی را بطور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعاً مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این اندازه صریح‌اللهجه و بی غل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم بتدریج از قید نظارت خودم آزادش کنم و او هم از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان پس از رفتن ما از منجیل، خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلویشان را بگیرد.

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می‌خواستم تعهد نامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که سند کتبی در این مورد فایده ندارد چون اگر بخواهد قولهایی را که به ما داده زیر پا بگذارد همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هر چه نوشته، چون تحت فشار بوده، باطل و بلااثر است. مع الوصف دو مطلب را کاملاً برایش روشن کردم :

۱ - یکی اینکه مبادا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت سر مورد حمله قرار دهد. چنین عملی منجر به اضمحلال کاملش خواهد شد.

۲ - باید قول بدهد که پس از ورود به تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو درخواست مرا با خوشروئی و میل آشکار پذیرفت. پس از ختم مصاحبه با هم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفته‌ام که جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد...» (۱)

دوروز بعد از این مصاحبه ژنرال آیرن ساید باتلگراف به بنداد احضارشده که مأموریت جدید خود را در آنجا تحویل بگیرد. اما پیش از ترک ایران سفر کوتاهی به تهران کرد و برای تودیع به حضور احمد شاه شرفیاب شد. وی در این شرفیابی درباره قول و قرارهایی که با رضاخان در قزوین گذاشته بود حرفی پیش شاه نزد و همین قدر خدمتشان عرض کرد که حیف است اعلی حضرت از افسری چنین لایق (سرتیب رضاخان) که وجودش در قزوین عاقل و باطل افتاده است استفاده بهتری نکنند. اما روز بعد که برای خداحافظی پیش نورمن (وزیر مختار بریتانیا) رفت جریان نقشه کودتا و قول و قرارهایی را که باسرتیب رضاخان گذاشته بود به اطلاع وی رساند. عکس العمل وزیر مختار درقبال این خبر مهم که در آخرین لحظه برایش فاش می‌شد در دفتر خاطرات آیرن ساید به این شرح منعکس است :

«..... در وضع کنونی ایران، کودتا از هر دمانی دیگر بهتر است. آزادی عمل نورمن بیچاره را ازش گرفته‌ام. وقتی که تفصیل قول و قرار خود را با رضاخان برایش نقل کردم، بی نهایت وحشت زده شد و گفت که این مرد پس از ورود به تهران شاه را حتماً از تخت سلطنت پائین خواهد کشید. گفتم این طور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم.... بالاخره دیر یا زود

۱ - خاطرات و یادداشتهای روزانه ژنرال آیرن ساید (ذیل وقایع روز ۱۲ فوریه

می‌بایست تکلیف قزاقها را معلوم کنیم . برای همیشه که نمی‌شد آنها را در قزوین نگاه -
داشت ...» (۱)

در اینجا بی‌مناسبت نیست این نکته را اضافه کنیم که سر تیپ رضاخان پس از فتح تهران که زمام امور کشور را قبضه کرد و خود در طی زمان وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد، برای چهار سال متوالی (فاصله زمانی میان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و انقراض سلسله قاجار در آذرماه ۱۳۰۴) کوشید که با مقام سلطنت کنار آید و قدرت اجرایی مملکت را، بی‌آنکه نیازی به تغییر سلسله باشد، بنام سلطان احمدشاه قاجار اعمال کند . اما احمدشاه و برادرش محمدحسن میرزا دست از دسایس پی‌درپی خود علیه سردار سپه (سر تیپ رضاخان پهلوی) برنداشتند به طوری که سرانجام ملت ایران یکدل و یک‌زبان به‌صدا درآمد و خواستار تغییر سلطنت شد . (۲) ولی حتی پس از آنکه کار به این مرحله کشید ، باز مرحوم پهلوی با آن خوی پهلوانی که داشت قولی را که پنج سال پیشتر در گراندهتل قزوین به ژنرال آیرن‌ساید داده بود (که احمدشاه را از مسند سلطنت بر ندارد) بیاد آورد و با اعزاز یکی از محارم نزدیک خود به لندن از ژنرال انگلیسی خواهش کرد که او را از تعهد قولی که در آن شب تاریخی (شب ۱۲ فوریه ۱۹۲۱) به‌وی داده است معاف سازد. آیرن‌ساید با سپاس فراوان از این خوی و ادب پهلوانی به‌مغزله اطمینان داد که چون شخصاً نیز از مجاری بسیار موثق اطلاع پیدا کرده است که ملت ایران خواستار تغییر سلسله است لذا با کمال میل ایشان (سر تیپ پهلوی) را از قید قولی که داده بودند معاف می‌شمارد . (۳)

یکی از مهمترین نکاتی که مربوط به همین کودتای سوم اسفند است و در نگاه اول کمی غامض و مبهم جلوه می‌کند این است که چطور شد تمام امراء ، سرداران ، و امیرتومان‌های لشکر قزاق (که بیشترشان از لحاظ رتبه نظامی از میر پنج رضاخان برتر بودند) حاضر شدند که از او امریک سر تیپ اطاعت کنند و او را به عنوان مافوق و فرمانده خود بپذیرند . جواب این سؤال مهم را خوشبختانه سپهبد امیر احمدی در خاطرات خود داده است. این خاطرات مربوط به همان روزهایی است که این دو افسر قزاق در رأس نفرات خود در اردوگاه آق‌بابا اقامت داشتند و منتظر روشن شدن تکلیف لشکر قزاق ایران بودند. احمدی در خاطراتش می‌نویسد :

«... پس از چند روز توقف در آق‌بابا و متمرکز کردن سایر قسمت‌ها ، قرار بر این شد که هر یک از واحدها ذریک قسمت از دهات قزوین مستقر شوند . فوج سوار که فرماندهی آن

۱ - خاطرات و یادداشتهای خصوصی ژنرال آیرن‌ساید (ذیل وقایع روزهای ۱۴ و ۱۵ فوریه ۱۹۲۱)

۲- برای شرح عبرت‌انگیز این توطئه‌ها رجوع کنید به خاطرات سپهبد احمدی و نیز به اسناد و مدارکی که در سفرنامه خوزستان سردار سپه (صص ۲۴۷-۲۴۲) آمده است .

۳ - بنگرید به اثر جالب سردینس رایت (سفر سابق بریتانیا در دربار ایران) تحت عنوان «انگلیسی‌ها میان ایرانیان» (ص ۱۸۴ - پاورقی شماره ۲)

بامن بود به پیر صوفیان سه فرسخی قزوین و قوای تحت فرماندهی میر پنج رضا خان به قزوین و سایر واحدها به نقاط دیگر منتقل شدند. پس از چند روز که از توقّف در پیر صوفیان می گذشت، نامه‌ای از میر پنج رضا خان دریافت کردم که در آن نوشته بودند بید رنگ برای ملاقات ایشان به قزوین بروم. وقتی همدیگر را ملاقات کردیم ایشان فرمودند برای پیدا کردن راه عملی نقشه‌ای که طرح کرده‌ایم خیال دارم چند روزی به تهران بروم و در اطراف این مطلب بررسی کنم. شما دقت کنید و اگر تغییر و تبدیلی در اینجا شد به من اطلاع دهید.

من همان روز به پیر صوفیان برگشتم و دو هفته بعد اطلاع پیدا کردم که میر پنج رضا خان دوباره به قزوین بازگشته است و نامه‌ای از معظم له دریافت کردم که هر چه زودتر برای ملاقات ایشان به قزوین بروم. اطاعت کردم. ایشان جریان مذاکرات پانزده روزه خود را در تهران برایم تشریح کردند و فرمودند: پانزده روز در تهران بودم و در اطراف آن مطلب مذاکرات لازم را کردم. * شرط موفقیت ما این است که سرداران قزاقخانه اعتراضی نداشته باشند و علیه این نظر اقدام نکنند. حالا لازم است که شما فوراً اقدام کنید و طریق اقدام این است که خودتان به تهران بروید و حضوراً با سردار اعظم ** مذاکره‌ای کنید. خود من هم نامه‌ای به ایشان می‌نویسم. قبول کردم. نامه حاضر شد و من عازم تهران شدم. در این نامه میر پنج رضا خان به سردار اعظم نوشته بود که:

... سر تیب احمد آقا خان که برای زیارت حضرت تعالی به تهران می‌آیند حامل پیغامی هستند که آن را شفاهاً خواهند گفت و تقاضائی از شما خواهند داشت که عین نظرات و مکتوبات این جانب است. تمنا دارم در اجرای مطلبی که ایشان به عرضتان می‌رسانند اقدام سریع مبذول فرمائید. ایام غرت بکام باد. رضا،

در انقلابات آذربایجان که سردار اعظم فرمانده قوای آنجا بوده و اعلی حضرت فقید بادرجه سروانی زیر دست ایشان خدمت می‌کرده شبی بین سروان رضا خان و عده‌ای از افسران روسی نزاعی رخ می‌دهد و روسها که از این برخورد ناراحت شده بوده‌اند در صدد برمی‌آیند که از رضا خان انتقام بکشند و علیه او اقداماتی صورت دهند. ولی سردار اعظم پافشاری می‌کند و مانع از اقدامات روسها می‌شود. این پافشاری سردار اعظم در آن تاریخ، منجر به دوستی و صمیمیتی فوق‌العاده میان این دو نفر می‌شود و بر اساس همین دوستی بوده که رضا خان در این موقع حساس سردار اعظم را بعنوان محرم راز برمی‌گزیند. احمدی به خاطر اتش ادامه می‌دهد:

... هنگامی که به تهران رسیدم با سردار اعظم که مسن‌ترین سرداران و امرا آن زمان بود ملاقات کردم و موضوع را با وی در میان گذاشتم. سردار با اصل مطلب موافقت کرد منتها گفت که باید از سایر سرداران و امراء قشون نیز دعوت کند و نظر آنها را در یک جلسه سری بخواهد که اگر میر پنج رضا خان به فرماندهی کل قزاقخانه برقرار شد آیراضایت خاطر همه سرداران

* اشاره به مذاکره‌ای است که یکی دوماه پیشتر در کاروانسرای آقا بابا میان وی و سر تیب احمدی صورت گرفته بود. در این مذاکره احمد آقا خان سر تیب رضا خان را تشویق کرده بود که خود پیشقدم شود و وضع آشفته ایران را اصلاح کند.

** مرحوم سر لشکر توفیقی پدرزن سبهد احمدی.

فراهم می‌شود یا نه؟ اگر موافقت کردند که چه بهتر، و گر نه در همان مجلس از همه‌شان رأی بگیرد که یکی دیگر از سرداران قزاقخانه را برای تصدی پست فرماندهی کل (به جای سردار همایون) پیشنهاد کنند.

چند روز پس از این قول و قرار، دوباره سردار اعظم را ملاقات کردم و از نتیجه اقداماتش جويا شدم. جواب داد هفت تن از سرداران ارشد قزاقخانه را دعوت کرده است و تا آنروز سردار موفق، سردار مخصوص، و سردار رفعت (سرلشکر نقدی) جواب داده‌اند و هر وقت جوابهای دیگران رسید و جلسه تشکیل شد نتیجه را فوراً به من اطلاع خواهد داد.

جلسه مورد نظر، بالاخره تشکیل شد و من آن شب در منزل پدرزنم بودم که بینم تصمیم نهائی سرداران قزاقخانه چه می‌شود.

پس از ختم جلسه، سردار اعظم مرا به داخل اطاق مشاوره احضار کرد و در حضور شرکت کنندگان گفت که تمام سرداران حاضر در این جلسه، موافقت خود را با انتصاب میر پنج رضا خان به فرماندهی کل دیویزیون قزاق اعلام کرده‌اند. من به سردار اعظم گفتم بهتر است صورت جلسه این مذاکرات نیز به نامه‌ای که در پاسخ نامه میر پنج نوشته می‌شود ضمیمه شود. چند دقیقه بعد، صورت جلسه نوشته شد و همگی آن را امضا کردند و من جواب نامه را از سردار اعظم گرفته پس از يك هفته تلاش و دوندگی در تهران به قزوین باز گشتم و عین صورت جلسه و نامه سردار اعظم را به میر پنج رضاخان دادم و پس از مذاکره مفصلي که با ایشان درباره همین موضوعات کردم دوباره به پیر صوفیان باز گشتم ... (۱)

نکته مهم دیگری که باز به همین کودتای سوم اسفند مربوط می‌شود این است که چه کسانی از مقدمات و نقشه‌های نهائی آن خبر داشتند. وزیر مختار بریتانیا، چنانکه دیدیم، فقط در ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (درست يك هفته پیش از ورود قوای کودتا به تهران) از نقشه مشترك فرماندهان ایران و انگلیس آگاه شد. از جانب انگلیسی‌ها آیرن ساید و اسمایس (و احتمالاً پوکاک) در این قضیه و طرح نقشه‌های لازم دست داشتند. مجری ایرانی این طرح (سرتیپ رضا خان) از روز اول در جریان آن بود ولی غیر از وی چهار ایرانی دیگر نیز به طور حتم از نقشه کودتا خبر داشتند. این چهار نفر عبارت بودند از:

سیدضیاءالدین طباطبائی، مازور مسعودخان کیهان، مازور حبیب‌الله خان شیبانی، و سروان کاظم خان سیاح.

روابط سیدضیاءالدین با بعضی از اعضای سفارت انگلیس مخصوصاً با اسمارت (دبیر ترقی سفارت) خیلی نزدیک و صمیمانه بود و هر نوع اطلاع پیش از وقت که به این اعضاء داده شده باشد به احتمال قوی از ناحیه سیدضیاءالدین بوده است. ولی قدر مسلم این است که وزارت امور خارجه انگلستان هیچ گونه اطلاع قبلی از نقشه‌ای که قرار بود در بیست یکم فوریه ۱۹۲۱ (= سوم اسفند ۱۲۹۹) در تهران اجرا شود نداشت و می‌شود گفت که لرد کرزن از این

حیث درمقابل عملی انجام شده قرار گرفت. قراردادی که اومی خواست (واینهمه درراه بستنش زحمت کشیده بود) درعمل به کودتای سوم اسفند تبدیل شد و مقدمه نجات ایران از نفوذ استعماری بریتانیا گردید .

گزارش مفصل ومحرمانه نورمن که درتاریخ اول مارس ۱۹۲۱ (دهروز بعداز کودتا) بهلندن فرستاده شده (و قسمتهائی از آن در شماره آینده ینما نقل خواهد شد) . کمی گمراه کننده است زیرا این عقیده را در ذهن خواننده ایجاد می کند که او (وزیر مختار) از تمام این جریانات آگاه بوده و نقشه کودتا را شخصاً طرح و ابتکار کرده بوده است. درحالی که چنین نیست . منتها ستن دیپلماسی انگلیس اقتضا می کند که وزیر مختار (یا سفیر کبیر) در مرحله آخر مسئولیت اعمالی را که به مباشرت مستقیم یا غیر مستقیم انگلیسی ها در حوزه مأموریتش انجام گرفته قبول کند و به پای اعمال دیگران (به شرطی که خود نیزروی هم رفته با آن اعمال موافق باشد) صحنه بگذارد .

حقیقت این است که فرماندهی جسور ودلسوز ازمدتها پیشترپی راه حلی می گشت که به اوضاع آشفته کشورش خاتمه دهد وحکومت نظم را جانشین دستگاه هرج ومرج سازد. این راه حل سرانجام پیدا شد اما عملی کردنش (دراوضاع واحوال آنروزی ایران) جز با حمایت مقامات نظامی انگلیس میسر نبود . شانس ایران وسعدت خودوی در آنجا یاری کرد که يك فرمانده واقع بین انگلیسی با او همفکر شد وامکانات لازم را برای اجرای موقفانه کودتای سوم اسفند در اختیارش گذاشت . سر تیپ رضاخان دین خود را به ایران با همین فرصتی که بدست آورد ادا کرد واگر در نتیجه غفلت پاتریدید اجازه می داد که این موقعیت بی نظیر از چنگش برود، درانجام وظیفه سر بازیش نسبت به وطن اهمال وقصور کرده بود .

(دنباله دارد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

سپاس

نه خودخواه و نه سودجو بوده ام
نکوهشگر ز شخو بوده ام
بیان ساز کردار او بوده ام
بگفتار خود راستگو بوده ام
جلال بقائی

ستایش خدا را که در شاعری
ز نیکان به نیکی سخن رانده ام
اگر مدح و قدح کسی گفته ام
بهر حال در گمتن نیک و بد